

# پاک کردن تاریخ، زدودن دموکراسی؛ حمله‌ی اقتدارگرایانه‌ی ترامپ به آموزش<sup>۱</sup>

هنری ای. گیرو

مترجم: محمدرضا کریمی

دونالد ترامپ در نخستین روزهای دوره‌ی دوم ریاست‌جمهوریش چندین فرمان اجرایی را با هدف «کنترل نحوه‌ی آموزش نژاد و جنسیت در مدارس، گسیل ساختن درآمدهای مالیاتی به سمت مدارس خصوصی و اخراج معترضان طرف‌دار فلسطین» صادر کرد. در تاریخ ۲۹ ژانویه ۲۰۲۵ (۹ بهمن

---

<sup>1</sup> <https://socialistproject.ca/2025/02/erasing-history-erasing-democracy/>

۱۴۰۳)، فرمان اجرایی «پایان دادن به تلقین رادیکال در آموزش‌های K-12»<sup>۲</sup> را امضا کرد که مطابق با آن، حذف برنامه‌های درسی‌ای که حسب تشخیص دولت مروج «ایدئولوژی‌های رادیکال ضدآمریکایی» تلقی می‌شوند، الزامی می‌شود. این فرمان اجرایی صرفاً حمله‌ای به نظریه‌ی نژادی انتقادی یا آموزش‌های مربوط به نژادپرستی سیستماتیک نیست، بلکه سنگ بنای ایدئولوژی اقتدارگرایانه‌ای است که هدفش از بین بردن تفکر انتقادی، سرکوب حقایق تاریخی و سلب استقلال از معلمان است.

این سیاست، در پوششِ مقابله با «تفرقه‌افکنی»، در واقع بخشی از جنگی گسترده‌تر علیه آموزش به عنوان یک نیروی دموکراتیک است و مدارس را به گورستان‌هایی برای خلاقیت تبدیل می‌کند. این سیاست با تهدید به قطع بودجه‌ی فدرال از موسساتی که از این دستورات سرپیچی کنند، به ابزاری برای تلقین ایدئولوژیک تبدیل گردیده که یک روایت ملی‌گرایانه‌ی سانسور شده را تحمیل می‌کند؛ روایتی که همراه با پاک کردن تاریخ سرکوب و مقاومت، فرهنگی از جهل و تبعیت را تقویت می‌کند.

---

<sup>2</sup> <https://www.whitehouse.gov/presidential-actions/2025/01/ending-radical-indoctrination-in-k-12-schooling/>

هم‌زمان، ترامپ با هدف افزایش گزینه‌های آموزشی از طریق هدایت مجدد بودجه‌ی فدرال برای حمایت از مدارس چارتر<sup>۳</sup> و برنامه‌های واچر،<sup>۴</sup> فرمان اجرایی دیگری تحت عنوان «گسترش آزادی و فرصت آموزشی برای خانواده‌ها»<sup>۵</sup> صادر کرد. چنین سیاستی به والدین این امکان را می‌دهد که از بودجه‌ی عمومی برای پرداخت شهریه‌ی مدارس خصوصی و مذهبی استفاده کنند. طرف‌داران این سیاست ادعا می‌کنند که چنین قانونی، والدین را توانمند می‌سازد و رقابت را تقویت می‌کند؛ اما در واقعیت، اقدامی حساب‌شده برای کاهش بودجه و خصوصی‌سازی آموزش عمومی است که موجب تضعیف آن به‌عنوان یک کالای عمومی دموکراتیک می‌شود. این سیاست در چارچوب یک حمله‌ی گسترده‌تر راست افراطی به آموزش، منابع ضروری را از مدارس دولتی منحرف می‌کند، نابرابری آموزشی را تشدید می‌کند و هدف آن تضعیف سرمایه‌گذاری عمومی در راستای یک جامعه‌ی عادلانه و برابر است.

### جنگ همه جانبه علیه آموزش

---

<sup>۳</sup> مدارس دولتی اما مستقل در ایالات متحده آمریکا و برخی کشورهای دیگر که با استفاده از بودجه عمومی و توسط هیات‌های خصوصی، سازمان‌های غیرانتفاعی یا نهادهای آموزشی مستقل اداره می‌شوند.

<sup>۴</sup> برنامه‌هایی که به والدین کمک مالی ارایه می‌دهند تا به جای آن‌که فرزندانشان را در مدارس دولتی محل زندگی‌شان ثبت‌نام کنند، به مدارس خصوصی، مذهبی یا چارتر بفرستند.

<sup>۵</sup> <https://www.whitehouse.gov/presidential-actions/2025/01/expanding-educational-freedom-and-opportunity-for-families/>

فرمان اجرایی سومی که ظاهراً با هدف پایان دادن به یهودستیزی و به نام حذف «تلقین رادیکال» در مدارس صادر شده است، دانشجویان معترض طرفدار فلسطین را با تهدید به لغو ویزا و اخراج از کشور نشانه می‌گیرد. این فرمان هشدار می‌دهد که حتی افرادی که به‌طور قانونی در کشور حضور دارند نیز ممکن است به دلیل دیدگاه‌های سیاسی‌شان تحت تعقیب قرار گیرند. دستور اجرایی ترامپ در نمایشی سرشار از اقتدارگرایی، صراحتاً اعلام کرد که آزادی بیان تحمل نخواهد شد. خبرگزاری رویترز گزارش داد که یکی از اعلانیه‌های مرتبط با این دستور هشدار می‌دهد که:

«من ... فوراً ویزای دانشجویی تمامی حامیان دانشگاهی حماس را لغو خواهم کرد، زیرا این مراکز هرگز پیش از این مانند امروز، به افراط‌گرایی آلوده نشده بوده‌اند. به تمام بیگانگان مقیم که در اعتراضات طرفدار جهاد شرکت کرده‌اند، هشدار می‌دهیم: در سال ۲۰۲۵، شما را پیدا خواهیم کرد و اخراجتان خواهیم کرد.»

جنگ دیرینه‌ی ترامپ علیه آموزش اکنون به مرحله‌ای خطرناک‌تر رسیده است؛ چرا که وی در حال صدور فرمانی اجرایی برای امحای توان وزارت آموزش و پرورش است. این صرفاً حمله‌ای به بوروکراسی نیست؛ بلکه هجومی حساب‌شده و آشکار به خود آموزش عمومی است. تلاشی هست برای از بین بردن یکی از آخرین نهادهای باقی‌مانده یا کالاهای عمومی‌ای که هنوز توانایی پرورش تفکر انتقادی، حافظه‌ی تاریخی و مسولیت مدنی را دارند.

او با از بین بردن نظارت فدرال، سرنوشت آموزش را به قانون‌گذاران ایالتی واپس‌گرا و منافع شرکتی واگذار می‌کند، و این اطمینان را ایجاد می‌کند که دانش توسط دولتی که در اسارت میلیاردرها و افراط‌گرایان راست‌گرا قرار دارد، پدید می‌آید. این همان منطق اقتدارگرایی است؛ یعنی تخلیه‌ی نهادهای دموکراتیک از درون و جای‌گزینی آموزش با پروپاگاندا‌ی مسیحیت سفیدپوست و آموزه‌های سرکوب‌گرانه. مساله‌ی اصلی این است که چنین اقداماتی، تلاش برای بی‌دفاع کردن کامل یک نسل در برابر همان نیروهایی است که قصد سلطه بر آنها را دارند.

آنچه اکنون شاهدش هستیم، صرفاً یک بحران آموزشی نیست، بلکه جنگی تمام‌عیار علیه نهادهایی است که نه تنها از دموکراسی دفاع می‌کنند؛ بلکه آن را ممکن می‌سازند. هدف این حمله، نه تنها نابود کردن نقش حیاتی آموزش، بلکه از بین بردن این مفهوم است که آموزش باید برای ایجاد شهروندانی آگاه و درگیر با مسایل اجتماعی طراحی شود.

حمله به نهادهای عمومی

این اقدامات اجرایی، نسخه‌ای ارتقایافته و گسترده‌تر از آموزش مک‌کارتیستی و دوران آپارتاید را بازتولید می‌کنند، آموزشی که در پی کنترل نحوه‌ی تدریس نژاد و جنسیت در مدارس، گسیل ساختن درآمدهای مالیاتی به سمت مدارس خصوصی، و اخراج معترضان فلسطینی است. تناقض ماجرا

چشم‌گیر است. کاخ سفید این اقدامات واپس‌گرایانه که شامل سانسور تاریخ، حذف حقوق دانش‌آموزان ترنس‌جندر، و نابود کردن نظریه‌ی نژادی انتقادی است را به عنوان تلاشی برای «پایان دادن به تلقین در آموزش آمریکایی» توجیه می‌کند؛ اما حقیقت این است که این سیاست‌ها نه با هدف ارتقای آزادی و پژوهش آزادانه و نه برای پرورش شهروندانی آگاه و منتقد شکل گرفته‌اند؛ بلکه در قلب این برنامه، حمله‌ای سازمان‌یافته به آموزش به‌عنوان یک کالای عمومی نهفته است. تهاجمی که نه تنها نهادهای عمومی را هدف قرار می‌دهد، بلکه بنیان‌های آموزش عمومی و عالی و فرهنگ انتقادی و دموکراتیک آن را تهدید به فروپاشی می‌کند. اهمیت لحظه‌ی کنونی را نمی‌توان دست‌کم گرفت؛ آینده‌ی خود آموزش در خطر است.

در میان جریان‌ات پرتلاطم سیاسی و فرهنگی معاصر، یعنی جایی که ایدئولوژی‌های فاشیستی در حال رشد هستند، یکی از خطرناک‌ترین و فراگیرترین نیروهای در حال شکل‌گیری، «خشونتِ فراموشی» (یا طاعونی به نام نسیان تاریخی) است. این پدیده که می‌توان آن را «فراموشی سازمان‌یافته» نامید، پاک کردن نظام‌مند تاریخ و پیامدهای خشونت‌بار آن، به‌ویژه در حوزه‌ی عمومی است. این امر به‌ویژه در لحظه‌ی تاریخی کنونی مشهود است، یعنی در برهه‌ای که در کشورهایی مانند ایالات متحده، مجارستان، هند، چین و روسیه، کتاب‌ها در کتابخانه‌ها، مدارس عمومی و مراکز آموزش عالی ممنوع می‌شوند. نادیده گرفتن جنایات گذشته، بی‌عدالتی‌های تاریخی و حقایق ناخوشایند پیرامون

بنیان‌های یک جامعه، صرفاً یک سهل‌انگاری ساده نیست؛ بلکه شکلی فعال از خشونت است که آگاهی جمعی و واقعیت‌های سیاسی ما را شکل می‌دهد.

آنچه اکنون پیش چشمانمان است، حمله‌ی جناح راست افراطی به حافظه‌ی تاریخی است. حمله‌ای که به گفته‌ی ماکسیمیلیان آلوارز<sup>6</sup>، امری جدایی‌ناپذیر از هر نبرد بر سر قدرت است: این‌که چه کسانی به یاد آورده می‌شوند، چه کسانی از تاریخ حذف می‌شوند، چه کسانی به حاشیه رانده می‌شوند و از چه کسانی عملاً انسانیت‌زدایی می‌شود. این مبارزه فقط درباره‌ی تاریخ نیست؛ بلکه درباره‌ی این است که چه روایت‌هایی اجازه دارند زمان حال و آینده را شکل دهند. آلوارز این واقعیت را با وضوحی تکان‌دهنده توصیف می‌کند:

«یکی از غنایم جنگ بی‌پایان سیاست، خود تاریخ است. نبرد برای قدرت همواره نبردی برای تعیین این است که چه کسی به یاد آورده خواهد شد، چگونه به یاد آورده خواهد شد، و خاطره‌اش در چه قالبی حفظ خواهد شد. در این نبرد، جایی برای بی‌طرفی وجود ندارد: هر تاریخ و ضدتاریخی باید بجنگد، تقلا کند و خود را در جهان تثبیت کند؛ وگرنه فراموش خواهد گردید یا عمداً از یادها زدوده خواهد شد. در این معنا، تمام تاریخ، تاریخ امپراتوری است؛ تلاشی برای تسلط بر بزرگ‌ترین قلمرو ممکن: گذشته.»

<sup>6</sup> Maximillian Alvarez

فراموشی سازمان‌یافته، یکی از عوامل اصلی بازگشت دونالد ترامپ به قدرت نیز بوده است؛ زیرا حقیقت و منطق سیستماتیک جای خود را به دروغ، فساد، انکار و تسلیح حافظه داده‌اند. فرهنگ پرسش‌گری، نقد، و آینده‌نگری، دیگر صرفاً در حال ناپدید شدن نیست؛ بلکه عمداً مورد حمله قرار گرفته، بدنام شده و با تاریکی‌ای جایگزین شده است که به گفته‌ی ازرا کلاین<sup>۷</sup>، «به نحو شگفت‌انگیزی از بی‌کفایتی خودویرانگر گرفته تا سردرگمی بی‌پایان و تثبیت اقتدارگرایی گسترده شده است».<sup>۸</sup>

این فرسایش، نه تنها آموزش، بلکه نهادهای حقوقی، جامعه‌ی مدنی و سایر ارکان اساسی دموکراسی را نیز هدف قرار داده است. نهادهایی که برای پرورش درک تاریخی و مسولیت مدنی به حافظه، قضاوت آگاهانه و شواهد متکی هستند. حمله به خیر عمومی فراتر از حواس‌پرتی‌های ناشی از «اقتصاد توجه» است که برای تحریف واقعیت طراحی شده بوده و بازتابی است از تلاشی عامدانه برای قطع پیوند میان تاریخ و معنا. زمان، به مجموعه‌ای از اپیزودهای پراکنده تقلیل داده شده و از روایت‌های مشترکی که گذشته، حال و آینده را به هم پیوند می‌زنند، تهی شده است.

فروپاشی عمیق حافظه

<sup>7</sup> Ezra Klein

<sup>8</sup> <https://www.nytimes.com/2025/01/12/opinion/ai-climate-change-low-birth-rates.html>



این بحران، فروپاشی عمیق حافظه، تاریخ، آموزش و خود دموکراسی را تجسم می‌بخشد. «فرهنگ جهل برساخته» که در انکار تاریخ، حقایق و تفکر انتقادی ریشه دارد، مسولیت انتخاب رهبری که شورش را تحریک کرد و مخالفان خود را «دشمنان داخلی» نامید، از بین می‌برد. چنین سیاست‌های اقتدارگرایانه‌ای از نسیان تاریخی تغذیه می‌شوند، جامعه را به رخوت می‌کشانند، حافظه‌ی جمعی را فرسایش می‌دهند و کنش‌گری مدنی را تضعیف می‌کنند. این سیاست‌ها در اظهارات ترامپ در برنامه‌ی «فاکس و فرندز»<sup>۹</sup> جلوه‌ای آشکار یافت؛ جایی که وعده داد مدارسی که تاریخ واقعی ایالات متحده (از جمله مواردی مشتمل بر برده‌داری و نژادپرستی) را آموزش می‌دهند، مجازات خواهد کرد. این فراخوان سرکوب حافظه‌های خطرناک، ارتباطی ناگسستنی با خشونت تروریسم دولتی (دولت به عنوان نیرویی که مخالفان را سانسور، از آنها انسان‌زدایی می‌کند) دارد و به سرکوب، شکنجه و زندانی کردن حقیقت‌گویانی منتهی می‌شود که جرات دارند صاحبان قدرت را پاسخ‌گو نگه دارند.

در هسته‌ی این خشونت فراموشی، انکار و تحریف وقایع تاریخی قرار دارد، به‌ویژه آنهایی که روایت‌های قدرت حاکم را به چالش می‌کشند. از جنایات استعماری و مبارزات حقوق مدنی گرفته تا تاریخ روابط فلسطین و اسرائیل، بسیاری از مهم‌ترین فصل‌های تاریخ یا کم‌رنگ می‌شوند یا کاملاً حذف می‌شوند. این حذف استراتژیک، در خدمت منافع صاحبان قدرت است و به آنها اجازه

<sup>۹</sup> Fox & Friends

می‌دهد با سرکوب حقیقت‌های ناخوشایند، کنترل خود را حفظ کنند. تیموتی اسنایدر<sup>۱۰</sup>، مورخ سرشناس، یادآور می‌شود که نادیده گرفتن خشونت‌های گذشته، جامعه را مستعد تکرار بی‌عدالتی‌ها در زمان حال می‌کند. سیاست‌های «فراموشی سازمان‌یافته»، سانسور تاریخ و حمله به آگاهی تاریخی، از ارکان اصلی ظهور صدای راست افراطی در ایالات متحده و سراسر جهان است.

آگاهی تاریخی با ظهور «قوانین حافظه‌ی واپس‌گرا» که با هدف سرکوب آنچه به زعم حکومت‌های اقتدارگرا، تفسیرهای خطرناک و رادیکال از گذشته‌ی یک کشور است، طراحی شده‌اند، به شکلی از نسیان تاریخی تبدیل می‌شود. نمونه‌ای بارز از چنین قانونی، در دوران نخست ریاست‌جمهوری ترامپ ذیل «گزارش ۱۷۷۶» به اجرا گذاشته شد که توسط جناح راست به‌عنوان «احیای آموزش آمریکایی» توجیه شد، اما در واقع تلاشی برای حذف هرگونه اشاره به میراث استعمار، برده‌داری و جنبش‌هایی بود که جنبه‌های غیرقابل‌قبول، ضددموکراتیک و غیراخلاقی تاریخ آمریکا را برجسته می‌کردند.

اسنایدر در مقاله‌ای در نیویورک تایمز<sup>۱۱</sup> در سال ۲۰۲۱ ظهور قوانین حافظه را در چندین ایالت مستند کرده و می‌نویسد:

«تا زمان نگارش این مطلب، پنج ایالت (آیداهو، آیووا، تنسی، تگزاس و اوکلاهما) قوانینی را تصویب کرده‌اند که بحث‌های تاریخی در کلاس‌های

<sup>10</sup> Timothy Snyder

<sup>11</sup> <https://www.nytimes.com/2021/06/29/magazine/memory-laws.html>

درس را کنترل و محدود می‌کند. دپارتمان آموزش فلوریدا، ایالت ششم، دستورالعمل‌هایی را تصویب کرده که تاثیری مشابه دارد. ۱۲ مجلس قانون‌گذاری ایالتی دیگر هنوز در حال بررسی قوانین مشابه هستند. جزییات این قوانین متفاوت است. قانون آیداهو در سانسور، بیش از همه «کافکایی» است: از یک سو، آزادی بیان را تایید می‌کند و از سوی دیگر، گفتار «تفرقه‌انگیز» را ممنوع می‌کند. قانون آیووا نیز همین ترفند توتالیترا را اجرا می‌کند. قوانین تنسی و تگزاس به وجهی دقیق‌تر مشخص می‌کنند که معلمان چه بگویند و چه نگویند. در تنسی، معلمان نباید این که حاکمیت قانون، مجموعه‌ای از روابط قدرت و درگیری میان گروه‌های نژادی یا دیگر گروه‌هاست را تدریس کنند... قانون آیداهو به نظریه‌ی نژادی انتقادی اشاره می‌کند؛ دستورالعمل هیات آموزشی فلوریدا تدریس آن را در کلاس‌ها ممنوع می‌کند. قانون تگزاس معلمان را از ملزم کردن دانش‌آموزان به مطالعه‌ی «پروژه‌ی ۱۶۱۹» منع می‌کند. هدف این قوانین عجیب است: معلمان زمانی موفق محسوب می‌شوند که دانش‌آموزان چیزی را درک نکنند».

یکی از ابعاد اصلی این نسیان تاریخی و پاک کردن حافظه‌ی جمعی، ایفای نقش جهل است که نه تنها گسترده شده، بلکه در دوران معاصر مسلح‌تر نیز شده است. جهل، به‌ویژه در جامعه‌ی آمریکا، دیگر صرفاً فقدان دانش نیست؛ بلکه به یک امتناع فعالانه از درگیری با مسایل انتقادی تبدیل شده است. این فرآیند با ماهیت نمایش‌محور رسانه‌های معاصر و عادی‌سازی دروغ و زبان خشونت تشدید شده است. زبانی که نه بر تامل، بلکه بر حواس‌پرتی و انحراف تمرکز دارد و تبدیل به ابزار قدرت‌مندی برای گسترش تعصب، نفرت نژادی و

دروغ‌های راست‌گرایانه شده است. رسانه‌های جریان اصلی، در حالی که بحث‌های اساسی درباره‌ی خشونت تاریخی و بی‌عدالتی سیستماتیک را به حاشیه می‌رانند، با وسواس بر روی نمایش‌های سیاسی، فرهنگ سلبریتی‌ها و داستان‌های هیجان‌انگیز تمرکز می‌کنند.

این بی‌توجهی فکری، چرخه‌ای خطرناک را تداوم می‌بخشد که در آن، حذف تاریخ به تداوم خشونت و سرکوب منجر می‌شود. ساختارهای قدرت از این نسیان سود می‌برند، زیرا به آنها امکان می‌دهد که وضعیت موجود را بدون پاسخ‌گویی به اشتباهات گذشته حفظ کنند. وقتی جامعه از به یاد آوردن و مقابله با بی‌عدالتی‌های تاریخی‌ای مانند برده‌داری، امپریالیسم یا استثمار اقتصادی سر باز می‌زند، صاحبان قدرت می‌توانند بدون آن‌که ترسی از مسولیت‌پذیری تاریخی داشته باشند، به استثمار زمان حال ادامه دهند.

تاثیر فرهنگی این «فراموشی سازمان‌یافته» عمیق است. این مساله نه تنها در حافظه‌ی عمومی خلاء ایجاد می‌کند، بلکه رشد جمعی را نیز متوقف می‌سازد. بدون درسی از گذشته، تقریباً غیرممکن است که از اشتباهات بیاموزیم و ریشه‌های نابرابری‌های اجتماعی را برطرف کنیم. عدم توانایی در به یاد آوردن، مطالبه‌ی تغییرات معنادار را دشوارتر می‌کند و حملات راست افراطی به دموکراسی را مشروعیت می‌بخشد.

خشونت ناشی از فراموشی سازمان‌یافته، صرفاً یک غفلت ساده نیست؛ بلکه حمله‌ای فکری-فرهنگی است که بنیان‌های هر دموکراسی معناداری را تضعیف می‌کند. با پاک کردن گذشته، جامعه به‌طور ضمنی سرکوب مداوم گروه‌های به حاشیه رانده شده را تایید می‌کند و ایدئولوژی‌های زیان‌باری که در بستر جهل رشد می‌کنند را جاودانه می‌سازد. این حذف، صدای کسانی که رنج کشیده‌اند (همان حقی که باید برای گفتن حقیقت و مطالبه‌ی عدالت داشته باشند) را خاموش می‌کند. این مساله تنها محدود به بی‌عدالتی‌های تاریخی نیست، بلکه به زمان حال نیز کشیده شده است؛ جایی که صدای منتقدان خشونت‌های معاصر، مانند جنگ نسل‌کشی اسرائیل علیه غزه که با حمایت آمریکا صورت می‌گیرد، خاموش می‌شود.

فراموشی یک کنش منفعلانه نیست؛ بلکه فعالانه از نظام‌های سرکوب و سانسور حمایت می‌کند و جلوی مخالفت و بحث‌هایی را می‌گیرد که برای یک دموکراسی سالم حیاتی هستند.

### نسیان تاریخی

شکل نسیان تاریخی که در منظره‌ی سیاسی و فرهنگی معاصر ما حاکم شده نیز بسیار خطرناک است. این فراموشی سازمان‌یافته، در خدمت آموزشی است که بر جهل برساخته تکیه دارد؛ بر جریانی که احساسات را بر منطق و نمایش را بر حقیقت ترجیح می‌دهد. در این فرآیند، تاریخ به شکلی پراکنده و

تحریف شده ارایه می‌گردد؛ به گونه‌ای که درک منسجم از گذشته تقریباً غیرممکن می‌شود؛ در نتیجه، نهادهای عمومی (به‌ویژه آموزش) تضعیف می‌شوند، زیرا تفکر انتقادی و مسولیت اجتماعی جای خود را به روایت‌های سطحی و جنجالی می‌دهند.

آموزش عالی که زمانی پایگاهی برای پرورش سواد مدنی و وظیفه‌ی اخلاقی در درک نقش خود به‌عنوان فردی در درون جامعه بود، اکنون از سوی نیروهایی مورد حمله قرار گرفته که می‌خواهند حافظه‌ی عمومی را از پیشرفت‌های اجتماعی و سیاسی گذشته پاک کنند. افرادی مانند دونالد ترامپ، تجسم این تهدید هستند و با تلاش برای حذف یادآوری گام‌هایی که در مسیر برابری، عدالت و کرامت انسانی برداشته شده‌اند، حافظه‌ی تاریخی را هدف قرار می‌دهند. این حمله‌ی سازمان‌یافته به حافظه‌ی تاریخی و تفکر انتقادی، مستقیماً دموکراسی را نشانه گرفته است.

وقتی اجازه می‌دهیم تاریخ محو شود و تفکر انتقادی تضعیف گردد، در واقع در حال خفه کردن ایده‌آلهایی هستیم که دموکراسی وعده داده است: عدالت، برابری و پاسخ‌گویی.

دموکراسی نمی‌تواند در غیاب شهروندانی آگاه و درگیر که قادر به پرسش، نقد و بازاندیشی آینده‌ای متفاوت از حال هستند، دوام بیاورد. بدون

چنین شهروندانی، خود مفهوم دموکراسی به ایده‌ای توخالی و بی‌محتوا، به توهمی از آزادی که فاقد حقیقت و مسولیت است، تبدیل می‌شود.

در این زمینه، آموزش صرفاً ابزاری برای انتقال دانش نیست؛ بلکه اساس و بنیان آگاهی سیاسی است. آموزش دیدن و شهروند بودن، وضعیت‌هایی خشتی یا منفعلانه نیستند، بلکه نوعی مشارکت فعال، حیاتی و اخلاقی با جهان هستند که بر پایه‌ی تفکر انتقادی و امکان دموکراتیک بنا شده است.

شناخت این موضوع که یادگیری و شهروندی به‌طور جدایی‌ناپذیری به یکدیگر مرتبط‌اند، حیاتی است. سلب قدرت انتقادی از آموزش، یعنی محروم کردن دموکراسی از پتانسیل دگرگون‌کننده‌ی آن.

مقابله با خشونت ناشی از فراموشی، مستلزم تغییر در شیوه‌ی تعامل ما با تاریخ است. روشنفکران، معلمان و فعالان اجتماعی باید مسولیت بازگرداندن حقایق دردناک گذشته به گفتمان عمومی را بر عهده بگیرند. این تلاش، نه برای غرق شدن در گذشته به‌خاطر خود گذشته، بلکه برای درک ارتباط آن با حال و آینده است. برای شکستن چرخه‌های خشونت، جامعه نه فقط برای حفظ خاطرات، بلکه به‌عنوان ابزاری حیاتی برای پیشرفت، باید به یادآوری متعهد باشد.

علاوه بر این، تعامل صادقانه با تاریخ، مستلزم پذیرش این واقعیت است که خشونت فراموشی، روی‌دادی آنی نیست، بلکه فرآیندی پیوسته است.

ساختارهای قدرت به‌سادگی چیزی را فراموش نمی‌کنند؛ آنها به‌طور فعال در حذف، بازنویسی و تطهیر روایت‌های تاریخی نقش دارند. به همین دلیل، «مبارزه برای به‌یادآوری»، تلاشی دایمی و نیازمند هوشیاری مستمر است. کشف حقایق تاریخی کافی نیست؛ جامعه باید اطمینان حاصل کند که این حقایق بار دیگر در زیر فشار نمایش‌های رسانه‌ای، سرکوب ایدئولوژیک و تناثرهای سیاسی دفن نشوند.

در نهایت، خشونت فراموشی مانعی در برابر تغییرات اجتماعی واقعی است. بدون مقابله با گذشته (بدون اذعان به خشونت‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که جهان ما را شکل داده‌اند) نمی‌توان امید داشت که آینده‌ای عادلانه‌تر و آگاهانه‌تر ساخته شود. هر نظم اجتماعی دموکراتیک واقعی باید برای پیش‌روی با گذشته‌ی خود مواجه شود، از بندهای جهل رها گردد و به ایجاد آینده‌ای مبتنی بر آگاهی، عدالت و پاسخ‌گویی متعهد باشد.

وظیفه‌ی مقابله و برچیدن ساختارهای خشونت‌آمیزی که با نیروی فراموشی تقویت شده‌اند، بسیار گسترده و پیچیده است؛ اما فوریت آن هیچ‌گاه تا این حد واضح نبوده است. در دورانی که دستگاه‌های آموزشی جدید، مانند رسانه‌های اجتماعی و هوش مصنوعی، بر مناظر فرهنگی و فکری ما تسلط دارند، این چالش پیچیده‌تر از همیشه شده است. در عین حالی که این فناوری‌ها پتانسیل آموزش و ایجاد ارتباط را دارند، تحت کنترل طبقه‌ی حاکم واپس‌گرای متشکل



از نخبگان مالی و میلیاردرها هستند و به‌طور فزاینده‌ای برای گسترش اطلاعات نادرست، تکه‌تکه کردن تاریخ و دستکاری گفتمان عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

الگوریتم‌های اقتدارگرایانه‌ای که این پلتفرم‌ها را هدایت می‌کنند، به‌طور فزاینده‌ای بر تهییج به‌جای محتوا، بر دروغ به‌جای حقیقت، و بر تصاحب قدرت به‌جای مسولیت اجتماعی تاکید دارند. این روی‌کرد، هم سواد مدنی را تضعیف می‌کند و هم به نهادهایی که تفکر انتقادی و فرهنگ پرسش‌گری را ممکن می‌سازند، حمله می‌برد.

ضرورت اقدام جمعی و مشارکت فکری برای بازپس‌گیری و احیای حقیقت تاریخی، تفکر انتقادی و مسولیت اجتماعی، امری فوری است. لحظه‌ی تاریخی کنونی که هم بی‌سابقه و هم هشدار دهنده است، بازتابی از تامل آنتونیو گرامشی در دوران ظهور فاشیسم است:

«دنیای کهنه در حال مرگ و دنیای جدید در تلاش برای زاده شدن است؛ اکنون، زمانه‌ی هیولاهاست».

در مواجهه با بحران فزاینده‌ی تاریخ، حافظه و عاملیت، هرگونه مقاومت معنادار باید جمعی، مختل‌کننده و بی‌پروایانه باشد. مقاومتی که ساختارهای تثبیت‌شده را به چالش می‌کشد و نیروهایی که تداوم‌بخش جهل و بی‌عدالتی هستند را برمی‌اندازد. این مبارزه با این درک که آموزش از سیاست جدا نیست

و مستقیماً با چالش‌های ملموسی که مردم در زندگی روزمره‌ی خود با آنها مواجه‌اند، گره خورده است، باید ماهیتا رادیکال باشد و به شکلی بی‌امان در پی مطالبه‌ی تغییر اجتماعی حرکت کند. در این تلاش جمعی، قدرتی نهفته است که می‌تواند موانع حقیقت را فرو بریزد، بنیان‌های تفکر انتقادی را از نو بسازد و آینده‌ای را شکل دهد که بر آگاهی، عدالت و تعهد عمیق به پاسخ‌گوسازی قدرت استوار باشد.

در مرکز این چشم‌انداز، توانایی یادگیری از تاریخ، پرورش آگاهی تاریخی که زمان حال ما را شکل دهد و بازتعریف عاملیت به‌عنوان نیروی اساسی در مبارزه‌ی مداوم برای دموکراسی قرار دارد. این فراخوان برای تخیل رادیکال، نمی‌تواند صرفاً در کلاس‌های درس محدود بماند، بلکه باید به نیروی دگرگون‌کننده که درون یک جنبش متحد، چندنژادی و مبتنی بر طبقه‌ی کارگر ریشه دارد، تبدیل شود. تنها در این صورت است که می‌توانیم با بحران‌های اضطراری زمان خود مقابله کنیم.

# روزنامه

منتشر شده در صفحات ۱،۲،۴ از شماره نخست سری دوم **روزنامه**  
دوشنبه ۲۰ اسفند ۱۴۰۳، ۱۰ مارس ۲۰۲۵

سایت:

[www.Ruzname.org](http://www.Ruzname.org)

ایمیل:

[RUZNAME2@gmail.com](mailto:RUZNAME2@gmail.com)

اینستاگرام:

[https://www.instagram.com/ruzname\\_2](https://www.instagram.com/ruzname_2)

تلگرام:

[https://t.me/RUZNAME\\_2](https://t.me/RUZNAME_2)

یوتیوب:

<http://www.youtube.com/@Ruzname-2>

کلاب هاوس:

<https://www.clubhouse.com/house/روزنامه>